

ارسال: ۱۴۰۱/۷/۲۴

پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۱۴

 10.22034/nf.2025.365532.1217

ضحاک گرگ مار در دیوان خاقانی

مجید منصوری* (دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران، (نویسنده مسئول)

امیرافشین فرهادیان* (استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران)

چکیده: «گرگ حمیر» ترکیب غریبی است که در بیتی از سروده‌های خاقانی به کار رفته و تعقیدی در دریافت معنی آن ایجاد کرده است. اغلب شارحان آن را کنایه از «ضحاک/اژی‌دهاک» دانسته‌اند، در حالی که سیمای این اسطوره با «مار» پیوند خورده و ظاهراً پیوندی با «گرگ» ندارد. در دیوان خاقانی افزون بر «گرگ حمیر»، از «مار حمیری» و «اژدهای حمیری» نیز یاد شده است. بدین ترتیب گویی خاقانی ضحاک را گاه «گرگ» و گاه «مار» دانسته است. از دیگر سو، تلمیحی که بیت مورد بحث به اسطوره «ضحاک» دارد دشواری دیگری پدید آورده است چرا که در بیت مورد بحث «مغز شیرخواران» طعمه مار دانسته شده؛ در حالی که در هیچ‌یک از روایت‌های مکتوب این اسطوره اشاره‌ای به مغز شیرخواران نیست بلکه مغز مردان و به‌ویژه جوانان خوراک مارهای رسته بر دوش ضحاک دانسته شده است. ریشه‌شناسی نام این شخصیت اسطوره‌ای، که زمانی به «مار/اژدها» و زمانی دیگر به «گرگ» پیکرگردانی می‌کند، می‌تواند به گشودن گره این معما یاری رساند. در این نوشتار کوشش شده تا با بررسی واژه‌شناختی نام ضحاک و بررسی سیر تحول تاریخی این اسطوره، دلایل پیوند «گرگ» با این شخصیت روشن شود. همچنین نشان داده شده که چگونه عدم توجه به معنای دیگر واژه «شیرخوار» سبب پیدایی تناقضی ظاهری بین مفهوم بیت و روایت مشهور ضحاک گردیده است.

کلیدواژه‌ها: گرگ حمیر، مار حمیر، شیرخوار، خاقانی، ضحاک، اژی‌دهاک

۱. مقدمه

* m-mansoori@araku.ac.ir.

* a.farhadian@litr.basu.ac.ir.

پیچیدگی و دشوارفهمی شعر خاقانی سبب شده است تا بر سروده‌های او بیش از هر شاعر دیگری شرح نوشته شود. دریافت معانی موردنظر او مستلزم احاطه به دانش‌های زمان وی چون نجوم و طب و موسیقی و تاریخ و جغرافیا و آشنایی با اصطلاحات فنون و پیشه‌های گوناگون است. در کنار به‌کارگیری ترکیبات و اصطلاحات تخصصی و اعلام متعدد، خاقانی به تلمیح نیز اقبال فراوان دارد. تلمیح برای او همانند ابزاری است که گستره وسیعی از معانی را با بهره‌گیری از واژگان اندک در قالبی فشرده بازتاب می‌دهد و تداعی می‌کند.

برخی از دشواری‌های شعر خاقانی مرتبط با همین تلمیحات فراوان او به روایت‌های اسطوره‌ای، تاریخی، مذهبی و نظایر آن است. «در میان انواع تلمیحات خاقانی، گاه اشاراتی دیده می‌شود که در ادب پارسی بسیار کم کاربرد است و یا حتی به کار نرفته است (...) این‌گونه از اشارات را اصطلاحاً می‌توان ظرایف و نوادر تلمیحات نامید که در توجهات حماسی اساطیری خاقانی هم وجود دارد» (آیدنلو، ۱۳۸۳، ص ۹). در مواجهه با دشواری‌های تلمیحات اسطوره‌ای، واکاوی منشأ اسطوره و سیر تحول تاریخی آن می‌تواند گره‌گشا باشد. بینش کهن اساطیری بشر که، به موجب آن، جهان جایگاه موجوداتی غیر مادی است که بدخواه یا خیرخواه آدمیان‌اند و قادرند در گیاهان و جانوران حلول کنند و حتی اشیاء بی‌جان را جان ببخشند، پیدایی اسطوره‌ها را در پی داشته است. فروید درباره «آنیسم»^۱ که آن را جزء جدایی‌ناپذیر اسطوره می‌داند، معتقد است: «آنیسم یک اسلوب ادراک و تفکر است. اسلوبی که تنها این یا آن پدیده خاص را توضیح نمی‌دهد، بلکه امکان می‌دهد که دنیا به صورت یک مجموعه بزرگ و بر یک پایه معین در نظر گرفته شود. برحسب عقیده مصنفان، بشریت در طول زمان متعاقباً سه اسلوب ادراکی - سه دریافت متفاوت - از جهان داشته است: دریافت مبتنی بر تأثیر ارواح؛ یعنی آنیسم یا دریافت اساطیری، دریافت مذهبی و دریافت علمی. از سه اسلوب فوق شاید آنیسم از همه منطقی‌تر و جامع‌تر باشد. اسلوبی که ذات و کنه جهان را توضیح می‌دهد؛ بی‌آن‌که مطلبی را مبهم باقی گذارد» (فروید، ۱۳۵۱، ص ۱۰۷). از جانب دیگر در بسیاری موارد نام‌هایی که بر اساطیر نهاده شده بازتابی از ماهیت و خصلت ذاتی آنها و پرورده پیوندی تنگاتنگ بین نماد و محتوای میتولوژیک (اسطوره‌ای) آن است. از همین جاست که توجه به ریشه‌شناسی نام اساطیر اهمیت می‌یابد.

۲. بیان مسئله

۱. Animisme: جاندار پنداری، اعتقاد به ذی‌روح بودن عناصر تشکیل‌دهنده جهان.

خاقانی در قصیده درازدامنی که در مدح اتابکان ایلدگری آذربایجان سروده است بیتی دارد که محل تأمل است:

شیرخواران را به مغز و شیرمردان را به جان طعمه مار و شکار گرگ حمیر ساختند

(خاقانی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴)

ظاهراً ضبط بیت در نسخه‌ها اختلافی ندارد و در تصحیح عبدالرسولی (خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۱۲۳) و دیوان ویراسته کزازی (خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۸۰) نیز به همین صورت آمده است. خاقانی در این بخش از قصیده چنین می‌گوید که پس از عهد کیومرث و کیان تا رسیدن دور ممدوح (مظفرالدین قزلارسلان ایلدگر)، فلک زمام امور را به ستمگران و ناپاکان سپرده بود که به پدیدار گشتن ناروایی‌ها و زشتی‌های فراوان در جهان انجامید.

«گرگ حمیر» ترکیبی است که فهم بیت را با دشواری روبرو می‌سازد. اغلب شارحانی که در این خصوص اظهار نظر کرده‌اند، بر آنند که بیت مذکور تلمیحی به ماجرای «ضحاک ماردوش» دارد. در پاره‌ای روایت‌ها ذکر شده که ضحاک اهل سرزمین «حمیر» بود. اشاره به «مغز» در مصراع نخست، مارهای رسته بر دوش ضحاک را تداعی می‌کند که خوراکشان مغز سر انسان بود؛ اما آنچه مشهور است، مغز جوانان برومند را طعمه آن مارهای اهریمنی می‌ساختند نه مغز «شیرخوران» را!

چنان بد که هر شب دو مرد جوان چه کهنتر چه از تخمه پهلوان

خورشگر ببرد به ایوان شاه همی ساختی راه درمان شاه

بکشتی و مغزش پپرداختی مران اژدها را خورش ساختی

(فردوسی، ۱۳۸۸، ص ۳۳-۳۴)

از سوی دیگر هر اندازه پیوند ضحاک با «مار» روشن است، ارتباط «گرگ» با وی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

۳. پیشینه تحقیق

شادی‌آبادی در شرح این بیت چنین آورده:

از مار، دو مار ضحاک مراد است که بر هر دو کتف او رسته بود و هر روز آن ماران را مغز دو کودک طعمه دادندی و گرگ حمیر، گرگی بود که هرکه او را دیدی حالی بمردی تا روزی مردی جوالق انهاء پوشید و چشم خود ببست و پیش آن گرگ رفت. چون گرگ عکس خود به نهاء دید در جای مرد و اینجا از گرگ حمیر، ذات ضحاک مراد است و حمیر نام ولایت ضحاک است و مقصود این بیت آن است

که بعد کیومرث‌شاه، که اول در جهان او پادشاهی کردی، پادشاهان ظالم پیدا شدند چنان‌که ضحاک که هزار سال عمر داشت و دو مار بر هر دو کتف او رسته بودند و هر روز دو مغز آدمی ایشان را طعمه می‌دادند و او خلق را به بدگمانی به جان می‌کشت و هرکه را سرکشی و دلاوری و مقبلی دید، درحال می‌کشت و هر (۹) آبتین را ناحق هلاک و جمشید را در کوه الوند پاره به شمشیر کرد و ملک او گرفت و این بیت لف‌ونشر است و معنی بیت آن است که پیش از این کارداران فلک گاهی مغز کودکان را به ماران ضحاک خوراندندی و گاهی جان‌های دلاوران را به دست ضحاک هلاک می‌کردند. بر این نوع در جهان ظلم آشکارا بود اکنون در عهد ممدوح ظلم رفت. (شادی‌آبادی، بی‌تا، گ. ۱۹۱)

معموری بیت را چنین توضیح داده است:

حمیر موضعی است که گرگ آن موضع، به‌غایت درنده می‌باشد و نیز شنیده شده که گرگ آن سرزمین را این خاصیت است که بر هر کس نظر آن گرگ می‌افتد هلاک می‌گردد و این نیز تأیید بیت سابق است به عنوان دیگر. (معموری، گ. ۱۰۹)

سجادی ذیل مدخل «گرگ حمیر» چنین آورده: «ظاهراً ضحاک است» (سجادی، ج ۲، ص ۱۳۰۳). آیدنلو در مقاله‌ای با عنوان «نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی» بدون توجه به ابهام ترکیب «گرگ حمیر» انتساب خوردن مغز سر کودکان شیرخوار به مارهای ضحاک را در زمره «تلمیحات سرگردان» شاهنامه‌ای در آثار خاقانی قلمداد می‌کند (آیدنلو، ۱۳۸۳، ص ۱۴). استعلامی گرگ حمیر را گرگ دهن‌آلوده یوسف‌ندریده! دانسته است:

گرگ حمیر گرگی است که یوسف را به روایت برادران یوسف خورده بود و اصلاً چنین اتفاقی نیفتاده بود و شاید ذهن خاقانی به ضحاک حمیری و مارهای دوش او هم نظر داشته است. به‌هرحال معنی بیت این است که شاهان گذشته همه ستمگر بوده‌اند. (استعلامی، ص ۴۲۱)

چهرقانی منتظر حمیر را به نقل از لغت‌نامه دهخدا و غیاث‌اللغات، موضعی در بیابان عرب دانسته که گرگ آن‌جا به‌غایت درنده و خونریز است. وی افزوده: «گرگ حمیر گرگی است ساکن در آن موضع» (چهرقانی منتظر، ص ۱۶۳). کزازی در توضیح این بیت نوشته: «گرگ حمیری در درندگی آوازه داشته است» (کزازی، ص ۲۲۷). سپس به نقل از غیاث‌اللغات، افزوده است: «حمیر: ... قبیله‌ای است از قبایل بنی‌سبا و ضحاک پادشاه از آن قبیله بوده است و موضعی است در بیابان عرب که گرگ آن‌جا به‌غایت درنده و خونریز باشد» (همان).برزگر خالقی بیت را چنین شرح داده: «گرگ حمیر استعاره از ضحاک که حمیری بوده و خاقانی در بیت زیر او را مار حمیری خوانده است:

برده به رمح مارفش نیروی گاو آسمان چون تف گرز گاو سر شوکت مار حمیری

بیت دارای صنعت لف‌ونشر مرتب است» (برزگر خالقی، ص ۵۴۸).

حیدریان، مرتضایی و صالحی‌نیا در مقاله «چند روایت شفاهی و عامیانه از شاهنامه در تلمیحات حماسی دیوان خاقانی» با استناد به روایتی شفاهی در کتاب «فردوسی‌نامه» انجوی شیرازی که نقل کرده شیطان در قالب طیب به ضحاک توصیه کرد تا روزانه مغز سر دو کودک هفت یا هشت ساله را به مارها بخوراند، تلمیح خاقانی را عاری از ابهام تصور کرده‌اند (حیدریان و دیگران، ۱۳۹۷، ص ۱۲۱).
ترکی در خصوص این بیت چنین توضیح می‌دهد: «خاقانی در این جا از مار حمیری که همان مار ضحاک یا خود اوست؛ سخن گفته و به این نکته اشاره می‌کند که خوراک این ازدها مغز شیرخوارگان و کودکان بوده است. او مضمون دشمنی مار ضحاک با کودکان را در این بیت دیوان هم آورده است:

طفلی است ماه‌روی که از مار حمیری در رایست پسر آبتین گریخت»
(ترکی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۲۳-۲۴)

۴. حمیر

حمیر واژه‌ای است که در گذشته به سرزمین «یمن» اطلاق می‌شده است. «چون از مکه به جانب جنوب روند به یک منزل به ولایت یمن رسند و تالب دریا همه ولایت یمن است و زمین یمن و حجاز به هم پیوسته است و هر دو ولایت، تازی‌زبانند و در اصطلاح زمین یمن را حمیر گویند و زمین حجاز را عرب» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴، ص ۱۲۳).

خاقانی در موارد دیگر لفظ «حمیری» را به کار برده و باتوجه به قرینه حاضر در آن ابیات، آشکار است که به اسطوره ضحاک اشاره دارد:

یا لعاب ازدهای حمیری بر درفش کاویان خواهم فشاند

(خاقانی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۲)

برده به رمح مارفش نیروی گاو آسمان چون تف‌گرز گاوسر شوکت مار حمیری

(همان، ص ۴۲۳)

طفلی است ماه‌روی که از مار حمیری در رایست پسر آبتین گریخت

(همان، ص ۸۲۴)

«درفش کاویان»، «گرز گاوسر» و «رایت پسر آبتین» قرینه‌هایی است که روشن می‌سازد مراد از ازدها

و مار حمیری، ضحاک است.

در شاهنامه سخنی از حمیر به عنوان خاستگاه ضحاک نرفته است. تنها اشاره شده که مرداس، پدر وی، از «دشت سواران نیزه‌گزار» بود (فردوسی، ۱۳۸۸، ص ۲۹). البته در شماری از منابع، انتساب

ضحاک به یمن (حمیر) نقل شده است؛ از جمله در «تاریخ الرسل والملوک» (طبری، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۳۶)، «مروج الذهب و معادن الجواهر» (مسعودی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۴۷)، «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» (ثعالی، ۱۹۰۰ م، ص ۱۸) و «فارس‌نامه» (ابن بلخی، ۱۳۶۲، ص ۱۱)^۳. بنابراین حمیری بودن ضحاک در زمان خاقانی از شهرت کافی برخوردار بوده است.

۵. مغز شیرخواران

چون دانسته شد بیت مورد بحث تلمیحی به اسطوره ضحاک دارد، حضور واژه «مغز» بلافاصله ماجرای خوراک ماران رسته بر دوش وی را تداعی می‌کند:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان	چه کهنتر چه از تخمه پهلوان
خورشگر ببرد به ایوان شاه	همی ساختی راه در مان شاه
بکشتی و مغزش بپرداختی	مران ازدها را خورش ساختی
(فردوسی، ۱۳۸۸، ص ۳۳-۳۴)	

اما نکته این است که خوراک این ماران اهریمنی، مغز مردان جوان است نه مغز نوزادان شیرخوار! ترکی در این خصوص می‌گوید: «این روایت از داستان ضحاک با آنچه در شاهنامه آمده متفاوت است. علت این تفاوت می‌تواند این باشد که خاقانی به روایاتی دیگر از داستان، جز آنچه در شاهنامه آمده، نظر داشته است. در روایت فردوسی خوراک ماران ضحاک مغز انسان، بخصوص جوانان است؛ نه ضرورتاً مغز شیرخواران:

به جز مغز مردم مده‌شان خورش	مگر خود بمیرند ازین پرورش
-----------------------------	---------------------------

تنها شیرخواری که ضحاک تشنه خون اوست فریدون خردسال است که با تدبیر مادرش فرانک از مرگ می‌رهد و سرانجام ضحاک را از تخت به زیر می‌کشد» (ترکی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۲۳-۲۴). آیدنلو وجود چنین روایتی از داستان را در منابع رد می‌کند: «انتساب خوردن مغز سر کودکان شیرخوار به مارهای او (ضحاک) در هیچ یک از منابع رسمی مربوط به روایات شهریاری ضحاک و حتی داستان‌های نقالی و مردم‌ساخته شاهنامه دیده نمی‌شود و دانسته نیست که خاقانی به چه داستان یا منبعی توجه کرده است» (آیدنلو، ۱۳۸۳، ص ۱۴). حیدریان، مرتضایی

۲. «و مردم یمن نیز دعوی انتساب وی دارند و پندارند که وی از مردم آن جا بود و ضحاک پسر علوان، پسر عبید، پسر عویج بود».

۳. «و بعضی می‌گویند از نسابه که اصل او از یمن بوده است و نسب او ضحاک بن علوان بن عبید بن عویج الیمنی است».

و صالحی‌نیا (۱۳۹۷) در توجیه موضوع، این روایت شفاهی را به نقل از انجوی شیرازی ذکر کرده‌اند:

می‌گویند روزی شیطان به شکل یک خدمت‌کار درآمد و در بارگاه ضحاک به کار مشغول شد. بعد از مدتی که با صداقت تمام برای ضحاک کار کرد، از او اجازه مرخصی خواست و به پاس مهربانی و محبتی که از ضحاک دیده بود، خواست که شانه‌های ضحاک را ببوسد. ضحاک اجازه داد و شیطان بعد از بوسیدن شانه‌های او از بارگاه ضحاک بیرون آمد. مدتی بعد از جای بوسه‌های شیطان دو تا مار بیرون آمد. طبیبان و حکیمان برای از بین بردن مارها هرچه کردند بی‌ثمر ماند. روزی شیطان خود را به شکل طبیبی درآورد و به نزد ضحاک آمد و بعد از معاینه او گفت: برای این‌که بتواند از شر مارها آسوده شود، باید هر روز مغز دو بچه هفت-هشت‌ساله را به آنها بخوراند. بعد از آن به دستور ضحاک هر روز مغز بچه‌ها را به ماران می‌دادند و همه مردم از جور و ظلم ضحاک به تنگ آمده بودند. (انجوی شیرازی، ص ۲۵).

حتی در صورت استناد به چنین روایتی شفاهی که در روزگار ما نقل شده است، مشکل حل نمی‌شود چرا که کودک هفت یا هشت‌ساله را به هیچ وجه نمی‌توان شیرخوار محسوب کرد. نکته‌ای که در این بین مغفول مانده این است که واژه «شیرخوار» غیر از معنی نوزاد و طفل خردی که غذای او شیر است، معنای دیگری نیز دارد: «آن‌که یا آنچه شیر بیشه را بخورد. آن‌که خون شیر را بخورد. آن‌که شیر را بکشد.» (دهخدا، شیرخوار) این واژه در این معنی سابقه استعمال دارد:

چو روباه شد شیر جنگی چو دید قوی‌خنجر شیرخوار علی

(ناصرخسرو، ۱۳۷۸، ص ۱۸۵)

هم در میان بیشه ز تأثیر عدل تو آهو بشیر^۴ سر کند و بره، شیرخوار

(سوزنی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۸)

هرچند قآنی شاعری متأخر است اما از آنجاکه به خاقانی تعلق خاطر دارد و بسیاری از مضامین و ترکیبات او را در شعر خویش به کار برده، توجه به نمونه‌های این کاربرد در شعر او خالی

۴. بشیر به معنی «به‌سان شیر» و «مانند شیر» است و سعدی در بیت زیر به همین معنی علاوه بر مفهوم «آن‌چه با شیر مادر در وجود کودک متمکن می‌شود» نظر داشته:

بشیر بود مگر شور عشق سعدی را که پیر گشت و تغیر درو نمی‌آید

(سعدی، ۱۳۷۹، ص ۶۰۷)

از فایده نیست و گواهی است بر استعمال واژه مورد نظر در معنی اخیر، دست کم از روزگار ناصر خسرو تا دوره قآنی:

ماه آن چرخ کش آمد عرش اعظم زبردست	شبیل آن شیری که بود از شیرخواری شیرخوار
(قآنی، ۱۳۸۰، ص ۳۷۲)	
از عهد شیرخوارگیم تربیت نمود	تا روزی این چنین که شدم گرد و شیرخوار
(همان، ص ۳۷۵)	
آن بدین گفتا که هی هی زین نهنگ پیل کش	این بدان گفتا که بخ بخ زین پلنگ شیرخوار
(همان، ص ۴۰۲)	
خردست و شیرخوار ولی گرد شیرخوار	از شیر زنش طعمه ولی مرد شیرزن
(همان، ص ۵۹۷)	

به این ترتیب «شیرخواران» و «شیرمردان» در این بیت ترکیباتی مترادف برای معرفی قربانیان پتیاره‌ای ستمگر و خون‌خوارند که «کارداران فلک» بر «آیین منکر»^۵ ایشان را به جای سروری بخشیدن، در خاک مذلت افکنده‌اند. بی توجهی به معنای اخیر «شیرخواران» موجب شده تناقضی ظاهری بین مفهوم بیت و اسطوره مشهور ضحاک پدید آید و پژوهندگان را به جست‌وجوی روایاتی وادارد که در آن احتمالاً خوراک ماران بردوش رسته، مغز سر شیرخواران باشد.

۶. گرگ حمیر

با وجود روشن شدن ابهام «شیرخواران» هنوز یک گره ناگشوده مانده و آن ترکیب دشوار «گرگ حمیر» است. ترکی به درستی سخنان شادی‌آبادی و معموری را درباره گرگ حمیر، بی پایه و افسانه می‌داند و معتقد است مطالب فرهنگ‌هایی نظیر برهان قاطع در این مورد و موارد متعدد دیگر، برداشت فرهنگ‌نویس از این بیت و بیت‌های مشابه است (ترکی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۲۴). نظر ایشان در

۵. اشاره‌ای است به بیت‌های پیش از بیت مورد نظر:

از پس عهد کیومرث و کیان تا عهد شاه	کارداران فلک آیین منکر ساختند
گه به ناپاکی ز باد انجیر بید انگیزختند	گه به خودرایی ز بید انجیر عرعر ساختند
شیرخوران را به مغز و شیرمردان را به جان	طعمه مار و شکار گرگ حمیر ساختند
	(خاقانی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴)

خصوص «گرگ حمیر» چنین است:

«ظاهراً گرگ حمیر از قبیل توسعات خاقانی در تلمیح است» (همان‌جا). «تردیدی نداریم که آن‌چه به حمیر (=هاماوران) در اسطوره‌ها منسوب است اژدهای حمیری است که به وجود گجسته ضحاک اشاره دارد و خاقانی نیز در آثار خویش به آن اشاره کرده است و ظاهراً، در هیچ مأخذی جز بیت خاقانی از گرگ حمیر سخنی نرفته است و آن‌چه در شروح خاقانی، زیر این عنوان آمده غیر مستند است و بر اساس تصورات و برداشت شارحان از همین بیت به وجود آمده است» (همو، ج ۱، ص ۳۶۱).

توجه به این نکته ضروری است که می‌باید بین مارهای روییده بر دوش ضحاک و شخص ضحاک تفکیک قائل شد؛ یعنی چون در اسطوره چنین آمده که بر شانه‌های ضحاک دو مار یا توسعاً دو اژدها پدید آمد، نمی‌توان وجود ضحاک را یکسره به مار یا اژدها استحال داد. روییدن مار بر دوش، بر وجود ضحاک عارض شد و از ابتدا با وی نبود. به تعبیر دیگر ضحاک ماردوش بود ولی مار نبود. از سوی دیگر همان‌طور که ذکر گردید باتوجه به قرینه موجود در بیت‌هایی که خاقانی از مار یا اژدهای حمیری یاد کرده (درفش کاویان، گرز گاوسر و رایت پسر آبتین) آشکار است که مقصود وی ضحاک است:

یا لعاب اژدهای حمیری بر درفش کاویان خواهم فشاند

(خاقانی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۲)

برده به رمح مارفش نیروی گاو آسمان چون تف گرز گاوسر شوکت مار حمیری

(همان، ص ۴۲۳)

طفلی است ماهروی که از مار حمیری در رایت پسر آبتین گریخت

(همان، ص ۸۲۴)

پس خاقانی به چه سبب ضحاک را مار یا اژدها می‌خواند؟ پاسخ این پرسش می‌تواند کلید معمای «گرگ حمیر» نیز باشد زیرا در بیت مورد بحث ما این بار به جای «مار حمیر» سخن از «گرگ حمیر» است. آشکار است که خاقانی وجود گجسته ضحاک را گاه مار و گاه گرگ محسوب کرده است.

۷. اژی‌دهاک

ضحاک، تازی شده واژه پهلوی «دهاک» است که خود بخش دوم از نام «اژی‌دهاک» است. در اوستا

«اژی‌دهاک» خبیث‌ترین و نیرومندترین دروجی^۶ است که اهریمن او را به هیأت هیولایی سه‌سر با سه پوزه و شش چشم آفریده (یشت ۵: بند ۳۴). او در بندهشن همین شمایل را حفظ کرده، درحالی‌که بدنش مملو از خرفستران، جانوران موذی و گزنده‌ای چون کژدم و چلپاسه است. (فرنبدادگی، ۱۳۶۹، ص ۱۳۹). «در ادبیات پهلوی مردی است که نمونه کامل یک ستمگر، جد سامی‌ها و به‌وجودآورنده کیش‌های بد است که به ایران می‌تازد و بر جمشید پیروز می‌شود و بعد از مدت زمانی فرمانروایی، از فریدون شکست می‌خورد و در دماوند زندانی می‌شود» (آموزگار، ۱۳۸۰، ص ۶۲).

در شاهنامه، اژی‌دهاک یا همان ضحاک فرزند پادشاهی به نام «مرداس» است که برای نشستن بر تخت، به قتل پدر دست می‌یازد و سپس از جای بوسه اهریمن بر شانه‌هایش دو مار مهیب پدید می‌آید. ملاحظه می‌گردد که این هیولای سه‌سر سه‌پوزه، در سیر تحول خویش به مردی با دو مار بر دوش بدل می‌شود. درواقع دو مار جایگزین دو سر از سه سر هیولا می‌شود تا شمایل این هیولا هرچه بیشتر به آدمی نزدیک گردد. «فریدون کشته اژدهای سه‌سر و سه‌پوزه و شش‌چشمی است که در اوستا AžiDahāka نامیده شده است. در اساطیر ودایی نیز Trita اژدهای سه‌سر شش‌چشم Visvarupa را می‌کشد که گاه نام دیگر او ahi یعنی مار، معادل هندی aži ایرانی است و گاه مانند ورتره صفت dasa یا dāsa دارد که یادآور dahāka ایرانی است» (سرکاراتی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۲).

پاره نخست نام «اژی‌دهاک»، «اژی/aži» است که در سانسکریت «اهی/ahi» و در فارسی میانه «از/az» تلفظ می‌شود و به معنی «مار» است؛ اما پاره دوم «دهاک/Dahāka» به چه معنی است؟ دهخدا در دامنه واژه «ده‌آک» چنین آورده است: «دهاک. دهاک. نام ضحاک و بعضی گویند ضحاک معرب ده‌آک است (...). این کلمه ظاهراً از کلمه داس سنسکریت است و آن بنابه نوشته مؤلف یشت‌ها^۷ صفتی است به معنی اهریمن و وحشی در مقابل کلمه آریا و مورخین قدیم یونان آن را داهه ذکر کرده‌اند که نام قومی است که در مملکت داهی سکنی داشته‌اند» (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «ده‌آک»).

میرچا الیاده درباره معنای نام قوم داهه نظری دیگر دارد. او که تحقیقات مبسوطی در باب توت‌م و سمبل «گرگ» انجام داده بر این باور است که استرابو عبارت‌های daoi و daci را که گرگ معنی می‌دهند، به اسکیت‌ها اطلاق کرده است. در زبان فریگیه‌ای daos به معنای گرگ است. در زبان

۶. «اصطلاح «دروج»، «دروغ» یا «فریب» غالباً به عنوان لقبی برای اهریمن (انگزه مینیو) یا برای دیو خاصی یا همچنین برای طبقه خاصی از دیوان که مشهورترین آن‌ها ضحاک (اژی‌دهاکه) است، به کار می‌رود» (هینلز، ۱۳۷۳، ص ۸۲).
۷. پوردوود، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۷.

ایلیریایی هم عبارت مشابه dhaunos معنای گرگ دارد. الیاده از سوی دیگر واژه Dave را با گرگ مرتبط می‌داند و معتقد است نام اقوام Dacian به معنی «کسانی که به گرگ می‌مانند» است. در برخی منابع لاتینی اصطلاح dahae و در تعدادی از منابع یونانی اصطلاح daai به جای Dacian به کار رفته است. معادل این اصطلاحات در فارسی باستان واژه dahae است که گرگ معنا می‌دهد. الیاده به وضوح معتقد است که نام قوم داهه برگرفته از گرگ است و گرگ برای ایشان در حکم توتم بوده است. (Strechie, p370)

در نزد قبایل بدوی، توتم جد قبیله به شمار می‌رفته. گاه علامت توتم را روی بدن خود خال‌کوبی می‌کنند و اعضای قبیله بر این باورند که خصلت توتم به ایشان منتقل می‌شود، در نتیجه اعضای یک قبیله در عین حال هم خود را انسان می‌پندارند و هم توتم مورد پرستش قبیله. گاه ظاهر خود را نیز به صورت توتم مورد نظر درمی‌آورند (صمدی، ۱۳۶۷، ص ۱۴).

گواه دیگر برای ارتباط واژه «داه» یا «داسا» با گرگ، به مسقط‌الرأس قومی با همین نام بازمی‌گردد که نام ایشان در اوستا نیز ذکر گردیده است. «داستان معروف فریدون و تقسیم جهان میان سه فرزندش - ایرج و تور و سلم - چنان‌که در فروردین‌یشت (کرده ۳۱، بندهای ۱۴۳-۱۴۴) مذکور است، از دیرباز با کشورهای ایران و توران و روم همانستی پیدا نموده؛ ولی در تردیف با آنها فروهرهای مردان پاک‌دین «داه» و «سائینی» نیز ستوده آمده که می‌نماید آنها هم بر کیش زرتشتی بوده‌اند. در مورد قوم «داه» که گویا «داسا» (dasa) مذکور در «ریگ‌ودا» باشد، وضع کاملاً روشن است و جملگی بر آنند که بسا همان نام‌زنتی Dahae (داهای) نویسندگان یونان و روم باستان باشد که بیابان‌گردان ساکن ترکمنستان امروزی واقع در مشرق دریای خزر بودند، تیره‌ای سکایی (آریایی) بر کنار رود «اترک» در سرحد طبرستان با ترکستان که همان «دهستان» گرگان از نام دهه ایشان فراجسته» (اذکایی، ۱۳۹۱، ص ۵۸). اطلاق نام «گرگان» بر سرزمین قوم دهه (دهستان) پیوستگی معنایی «داه» یا «داسا» را با «گرگ» تداعی می‌کند.

نام باستانی «دهستان» که آن را نباید با «دهستان» اشتباه گرفت، گاهی به جای «هیرکانیا» به کار رفته است. دهستان دقیقاً به سکونت‌گاه داهه‌ها اشاره دارد که قومی بودند که در اوایل قرن پنجم پیش از میلاد در شمال هیرکانیا زندگی می‌کردند (Belois & Vogelsang).

گوردون وایت معتقد است جدای از مجاورت جغرافیایی، نام Dahae ممکن است قرابت معنایی ریشه‌ای به «Hyrceanians»^۸ داشته باشد. او با تکرار نکته‌ای که توسط محققان قبلی بیان شده

۸. «نام استان گرگان در متون ایرانی باستان (v hrkāna) به معنی «سرزمین گرگ‌ها» بود و قبایل صحراگردی که در آنجا

بود، نشان می‌دهد که Dahae شبیه dhau واژه پروتو-هندواروپایی به معنای «خفه‌کردن» است که ظاهراً تعبیری است برای «گرگ» (Gordon White, 1991, 33).

الیاده همچنین خاطرنشان می‌کند که نشان پرچم داهه‌ها یا داکین‌ها «موجودی با سر گرگ و بدن مار» بوده است. همچنین به استفاده از سمبل «جانوری با سر گرگ و پیکر اژدها» در بیرق برخی دسته‌های زبده در سپاه پارتیان و پارسیان اشاره می‌کند که احتمالاً متشکل از جنگاوران داهه بوده‌اند. (Strechie, p370).

در شاهنامه هم از اژدهایی در شمایل گرگ یاد شده است که گشتاسپ در نبردی بر او چیره می‌شود و روم را از لوٹ وجودش پاک می‌گرداند. در آغاز «هیشوی» از سرداران و بزرگان روم، آن موجود اهریمنی را چنین برای گشتاسپ توصیف می‌کند:

چنین گفت هیشوی کاین پیر گرگ	همی برتر است از هیونی سترگ
دو دندان او چون دو دندان پیل	دو چشمش طبرخون و چرمش چونیل
سروهاش چو آب‌نوسی فرسپ	چو خشم آورد بگذرد بر دو اسپ

(فردوسی، ۱۳۸۸، ص ۷۳۸)

گشتاسپ از این توصیف درمی‌یابد که با اژدهایی مواجه است:

همی اژدها خوانم این را نه گرگ	تو گرگی مدان از هیونی سترگ
-------------------------------	----------------------------

(همان)

از این پس تا فرجام داستان، از آن دد سهمگین به تناوب با نام «گرگ» و «اژدها» یاد می‌شود:

چو نزدیک شد بیشه و جای گرگ	پیچید میرین و مرد سترگ
به گشتاسپ بنمود بانگشت راست	که آن اژدها را نشیمن کجاست

(همان)

که گر بر من این اژدهای بزرگ	که خواند ورا ناخردمند گرگ
-----------------------------	---------------------------

(همان، ص ۷۳۹)

چو گرگ از در بیشه او را بدید	خروشی به ابر سیه برکشید
همی کند روی زمین را به چنگ	نه بر گونه شیر و چنگ پلنگ
چو گشتاسپ آن اژدها را بدید	کمان را به زه کرد و اندر کشید

(همان)

بدیدی به خواب اندرون رزم **گرگ** به کردار نر **ازدهای** سترگ

(همان، ص ۷۴۰)

چنین گفت کای نامدار بزرگ به پایان رسید آن زیان‌های گرگ

همه پیشه سرتابسر ازدهاست تو نیز ار شگفتی ببینی رواست

(همان، ص ۷۴۱)

نکته قابل توجه دیگر آن است که در *شاهنامه* از میل گرگ و شیر به خوردن مغز آدمی، سخن رفته و در مقابل رغبت پلنگ در اندام آدمیان سوی قلب دانسته شده است:

همی مغز مردم خورد شیر و گرگ جز از دل نجوید پلنگ سترگ

(همان، ص ۸۲۵)

بدترین جانوران آفریده اهریمن را می‌توان به دو طبقه تقسیم کرد: طبقه خرفستران و طبقه گرگ‌ها. طبقه خرفستران متشکل از مار و کژدم و کربسو و مور و مگس و ملخ و دیگر از این گونه (فرنخ‌دادگی، ص ۹۷) و طبقه گرگ‌ها شامل ببر، شیر، پلنگ، یوز، کفتار و توره یا شغال، گرز، گربه، بوف و گرگ آبی یا کوسه است (همان، ص ۱۰۰). طبیعی است موجودی که همه ویژگی‌های این دو طبقه را در خود داشته باشد یعنی ازدهاگ (aži.dahāka) یا «مار گرگسان» مهلک‌ترین و دهشت‌بارترین آفریده اهریمن است (قلی‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۸۸).

جالب این است که در هزاره‌های دوم و سوم از چهارمین سه‌هزاره اساطیری آفرینش^۹، که دوره بازسازی جهان و پاک‌سازی آن از دروج و بدی است، ابتدا ویژگی «گرگ‌بودگی» اژی‌دهاک و سپس ویژگی «ماربودگی» وی از میان می‌رود. در هزاره اوشیدر (هزاره دوم از سه‌هزار سال چهارم) «انواع گرگ‌ها در یک‌جا گرد می‌شوند و همه به‌صورت گرگ واحدی درمی‌آیند. به‌دینان (پیروان آیین زرتشتی) به مقابله او می‌روند و او را نابود می‌کنند» (آموزگار، ۱۳۸۰، ص ۹۲). درحالی‌که اژی‌دهاک همچنان در دماوند زندانی است و با از میان رفتن ویژگی گرگ‌بودگی اش تضعیف شده است. در هزاره اوشیدر ماه (هزاره سوم از سه‌هزار سال چهارم) «ماری بزرگ در این دوران به وجود خواهد آمد که دروج ماران و نماینده همه خزندگان آزاردهنده است. به‌دینان به نبرد با این مار می‌پردازند و با مراسم آیینی، آن دروج را می‌گدازند.» (همان، ص ۹۴).

۹. «آفرینش بنابر باورهای ایران باستان در محدوده دوازده هزار سال اساطیری انجام می‌گیرد. این دوازده هزار سال به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌شود. در دوران نخستین، عالم، مینوی و دوران‌های بعد مینوی و گیتی است» (آموزگار، ۱۳۸۰، ص ۱۴).

باید توجه داشت که تبدیل از پیکری به پیکر دیگر در شمار ویژگی‌های شگرف اساطیر است. یکی از ویژگی‌های اساطیری که شاید مهم‌ترین بخش اعجاب‌انگیزی و حیرت‌آفرینی و تأثیرگذاری معنی‌دار اساطیر را منعکس می‌کند، پیکرگردانی‌هایی است که در اساطیر صورت می‌گیرد و موجودی از شکل و حالی خاص به خواست خود یا نیروهایی برتر از خود به شکل یا اشکالی مادی یا معنوی درمی‌آید» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳، ص ۷۷).

دیگر بار نگاهی به بیت مورد بحث می‌افکنیم:

شیرخواران را به مغز و شیر مردان را به جان طعمه مار و شکار گرگ حمیر ساختند

(خاقانی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴)

بر بنیاد آنچه گفته آمد؛ معنای بیت چنین است: مغزِ سرِ دلیرانِ شیرافکن را خوراک مار ضحاک کردند و جان‌های مردان دلاور را قربانی او (آن پتیاره گرگ‌سان و گرگ‌صفت) ساختند. خاقانی این جنایت را گواهی می‌داند از آنچه «کارداران فلک» بر پایه «آیینی منکر» پس از «عهد کیومرث و کیان» مرتکب شدند تا آن که نوبت به «شاه» (مظفرالدین قزل‌ارسلان ایلدگز، ممدوح خاقانی) رسید و عدل وی این آیین ظلم و جور را پایان بخشید. به نظر می‌رسد حضور همزمان ویژگی‌های ماربودگی و گرگ‌بودگی در ضحاک تا زمان خاقانی هنوز شهرت داشته است.

۸. نتیجه‌گیری

برای دریافت بی‌ابهام بیت مورد نظر، لازم است مواردی که در پی می‌آید، مورد توجه قرار گیرند. هرچند در شاهنامه اشاره‌ای به حمیری بودن ضحاک نشده است اما به این روایت در منابع مهم تاریخی اشاره شده و در زمان خاقانی از شهرت کافی برخوردار بوده است. واژه «شیرخوار» در بیت مورد بحث در معنی «شیرشکن» به کار رفته؛ بنابراین تناقض ظاهری مفهوم بیت با اسطوره ضحاک ماردوش که ناشی از تلقی واژه در مفهوم «نوزاد» است، موضوعیت نمی‌یابد. خاقانی برای اشاره به ضحاک از دو استعاره «مار حمیر» و «گرگ حمیر» بهره‌جسته است. برای دریافت پیوند مار و گرگ با این اسطوره، می‌باید به سیر تحول آن در تاریخ اساطیری ایران نظر کرد. ضحاک (اژی‌دهاک) که در شاهنامه در هیأت پادشاهی گجسته و خون‌ریز با دو مار بر شانه‌هایش تصویر می‌شود، تجسم هیولایی سه‌سر و سه‌پوزه و شش چشم است که مهیب‌ترین آفریده اهریمن است و از پیوستن زیان‌بارترین جانوران اهریمنی؛ یعنی طبقه ماران و طبقه گرگ‌ها پدید آمده است تا از هم‌افزایی این

نیروهای اهریمنی، پلیدی و دروج را در جهان گسترش دهد. در فرجام آفرینش دوازده‌هزار ساله اساطیری هنگامی که نیروهای نیکی، گیتی را رفته‌رفته از بدی می‌پالایند، نخست با نابود ساختن ویژگی «گرگ‌بودگی» اژی‌دهاک را تضعیف می‌کنند و سرانجام ویژگی «ماربودگی» او را نیز از میان برمی‌دارند تا جهان را از لوٹ وجود گجسته او پاک سازند. ماهیت دوگانه گرگ-مار این دیو اهریمن‌نژاد در نام وی، اژی‌دهاک، بازتاب‌یافته است. ریشه‌شناسی این نام باتکیه بر پژوهش‌های انجام‌شده در این حوزه نشان می‌دهد که «اژی» برابر مار (اژدها) و «دهاک» برنهاد «گرگ» است و اژی‌دهاک همان مار-گرگ یا «مارِ گرگ‌سان» است. بررسی سیر تطور تاریخی این اسطوره نیز صحت این یافته را تأیید می‌کند.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۰)، *تاریخ اساطیری ایران*، تهران، سمت.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۳)، «نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی»، *فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی*، ش ۴، ص ۷-۳۶.
- ابن بلخی (۱۳۶۲)، *فارس‌نامه*، به تصحیح رینولدالین نیکلسون، تهران، دنیای کتاب.
- اذکایی، پرویز (۱۳۹۱)، *پزشکی در ایران باستان*، تهران، المعی.
- بهار، مهرداد (۱۳۶۹)، *بندهشن*، تهران، توس.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۷۷)، *یشت‌ها*، ج ۱ و ۲، تهران، اساطیر.
- ترکی، محمدرضا (۱۳۹۸)، *سرسخنان نغز خاقانی*، تهران، سمت.
- ثاقب‌فر، مرتضی (۱۳۷۷)، *شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران*، تهران، قطره.
- ثعالبی، عبدالملک ابن محمد (۱۹۰۰ م)، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، به کوشش هرمان زوتنبرگ، پاریس.
- حیدریان، اکبر و سیدجواد مرتضایی و مریم صالحی‌نیا (۱۳۹۷)، «چند روایت شفاهی و عامیانه از شاهنامه در تلمیحات حماسی دیوان خاقانی»، *دومانه فرهنگ و ادبیات عامه*، سال ششم، ش ۲۰، خرداد و تیر ۱۳۹۷، ص ۱۱۵-۱۳۳.
- خاقانی‌شروانی (۱۳۸۱)، *دیوان*، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار.
- _____ (۱۳۵۷)، *دیوان*، به تصحیح علی عبدالرسولی، تهران، خیام.
- _____ (۱۳۷۵)، *دیوان*، به تصحیح میرجلال‌الدین کزازی، تهران، مرکز.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، دانشگاه تهران، مؤسسه دهخدا، ج ۱۰.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۳)، *پیکرگردانی در اساطیر*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵)، *سایه‌های شکارشده*، تهران، طهوری.

سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۹)، کلیات، به تصحیح ذکاءالملک فروغی، تهران، جاویدان.
سوزنی سمرقندی، شمس‌الدین محمد بن علی (۱۳۷۸)، دیوان، به تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران، امیرکبیر.
شادی‌آبادی (بی‌تا، نسخه خطی)، شرح دیوان خاقانی، کتابخانه مجلس شورای ملی، ش ۳۰۸۸۷.
صمدی، مهرانگیز (۱۳۶۷)، ماه در ایران، از قدیم‌ترین ایام تا ظهور اسلام، تهران، علمی و فرهنگی.
طبری، محمد ابن جریر (۱۳۵۲)، تاریخ طبری، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
فردوسی (۱۳۸۸)، شاهنامه، براساس نسخه چاپ مسکو، تهران، پیام عدالت.
فروید، زیگموند (۱۳۵۱)، توت‌م و تابیو، ترجمه محمدعلی خنجی، تهران، طهوری.
قائمی، حبیب‌البن محمدعلی (۱۳۸۰)، دیوان، به کوشش امیرحسین صانعی خوانساری، تهران، نگاه.
قائمی، فرزاد (۱۳۹۴)، «تحلیل تطبیقی اسطوره ضحاک ماردوش»، پژوهش‌نامه ادب حماسی، سال یازدهم، ش ۱۹، ص ۶۵-۲۷.
قلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۹)، «ضحاک، مار گرگسان در اساطیر ایرانی»، فصل‌نامه تخصصی پیک نور زبان و ادبیات فارسی، سال اول، ش ۱، ص ۷۸-۱۰۲.
کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۰)، مازهای راز، جستارهایی در شاهنامه، تهران، مرکز.
مسعودی، علی ابن حسین (۱۳۶۷)، مروج الذهب و معادن الجواهر، به کوشش یوسف احمد داغر، قم، دارالهجره.
ناصرخسرو (۱۳۷۸)، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.
_____ (۱۳۸۴)، سفرنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار.
هینلز، جان راسل (۱۳۷۳)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، چشمه.

Blois, François & Vogelsang, Willem (2011), "Dahae", *Encyclopedia Iranica* (23 May 2015).

Estreche, Madalina (2017), "the Dacians, the Wolf Warriors", *International Conference Knowledge-Based Organization*, Vol. XXIII, No. 2.

Gordon White, David (1991), *Myths of the Dog-Man*, Chicago, University of Chicago Press, pp. 27, 239.

References

Sources are in Persian unless otherwise specified.

Amuzgar, Zhale (2001), *Mythological History of Iran*, Tehran, SAMT.

Aydanlu, Sajad (2004), "Notes on Khaqani's Shahnameh Allusions", *Journal of Literary Studies*, No. 4, Summer, pp. 7-36.

Bahar, Mehrdad (1990), *Bondaheshn*, Tehran, Toos.

Dehkhoda, Ali-Akbar (1998), *Loghatnameh*, Vol. 10, Tehran University, The Dehkhoda Institute.

Ezkai, Parviz (2012), *Medicine in Ancient Iran*, Tehran, Almai.

- Ferdowsi (2009), *Shahnameh*, based on the Moscow edition, Tehran, Payam-e Adalat.
- Freud, Sigmund (1972), *Totem and Taboo*, trans. Mohammad-Ali Khanj, Tehran, Tahuri.
- Gaemi, Farzad (2015), "A Comparative Study of the Myth of Zahhak the Serpent-Shouldere", *Pajouheshnameh-ye Adab-e Hamasi*, Vol. 11, No. 19, Spring & Summer, pp. 27-65.
- Hedayarian, Akbar and Seyed-Javad Mortazai and Maryam Salehi-nia (2018), "Several Oral and Popular Narratives of the Shahnameh in the Epic Allusions of Khaqani's Divan", *Farhang va Adab-e Ammeh*, Vol. 6, No. 20, June-July, pp. 115-133.
- Hinnells, John R. (1994), *Understanding the Myths of Iran*, trans. Zhale Amuzgar & Ahmad Tafazzoli, Tehran, Cheshmeh.
- Ibn al-Balkhi (1983), *Fars-nama*, Reynold A. Nicholson (ed.), Tehran, Donya-ye Ketab.
- Kazzazi, Mir-Jalal-al-Din (1991), *Mazha-ye Raz: Essays on the Shahnameh*, Tehran, Markaz.
- Masoudi, Ali ibn Husayn (1988), *Moruj al-Dhahab wa Maadin al-Jawhar*, Yousef Ahmad Dagher (ed.), Qom, Dar al-Hijra.
- Naser-e Khosrow (2000), *Divan*, Mojtaba Minavi & Mahdi Mohaghegh (ed.), Tehran, University of Tehran.
- Naser-e Khosrow (2005), *Safarnameh*, Mohammad Dabir-Siaquei (ed.), Tehran, Zavvar.
- Pourdavoud, Ebrahim (1998), *Yashts*, Vols. 1-2, Tehran, Asatir.
- Qaani, Habibollah ibn Mohammad-Ali (2001), *Divan*, Amir-Hossein Sanei Khansari (ed.), Tehran, Negah.
- Qoli-zadeh, Khosrow (2010), "Zahhak, the Wolf-Serpent in Iranian Mythology", *Peik-e Nour Journal of Persian Language & Literature*, Vol. 1, No. 1, Summer, pp. 78-102.
- Rastegar-Fasai, Mansur (2004), *Transformation in Mythology*, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Saadi, Mosleh ibn Abdollah (2000), *Kolliyat*, Zoka-ol-Moluk Forugh (ed.), Tehran, Javidan.
- Saalibi, Abd-al-Malik ibn Mohammad, (1900), *Ghorrar Akhbar Moluk al-Fors wa Siyar-ehom*, Hermann Zotenberg (ed.), Paris.
- Sadeqfar, Mortaza (1999), *Ferdowsi's Shahnameh and the Philosophy of Iran's History*, Tehran, Ghatreh.
- Samadi, Mehrangiz (1988), *The Moon in Iran: From Ancient Times to the Rise of Islam*, Tehran, Elmi va Farhangi.
- Sarkarati, Bahman (2006), *Captured Shadows*, Tehran, Tahuri.
- Shadi-abadi (n.d.), Manuscript, *Sharh-e Divan-e Khaqani*, Majles Library, No. 30887.
- Suzani-ye Samarqandi, Shams-al-Din Mohammad ibn Ali (1999), *Divan*, Naser-al-Din Shah-

Hosseini (ed.), Tehran, Amirkabir.

Tabari, Mohammad ibn Jarir (1973), *Tarikh-e Tabari*, Vol. 1, trans. Abolqasem Payandeh, Tehran, Asatir.

Torki, Mohammad-Reza (2020), *The Secret of Khaqani's Subtle Speeches*, Tehran, SAMT.